



Recognition of the Iranian diplomatic system; In the Qajar and Pahlavi periods

Siyavash.mousavi Rakati¹

Abstract

The following article tries to answer the question of how Iranian diplomacy was during the Qajar and Pahlavi periods. The result of which was as follows; The Qajar and Pahlavi kings considered diplomacy as a tool for the continuity of their rule over the society, because; By studying the provisions of the agreements and concessions during the Qajar era and the provisions of the contracts during the Pahlavi era, we can understand this important matter. Therefore, it was with this approach that the Qajars, with more than a century, and the Pahlavis, with more than half a century, were able to continue and continue their political life in the international community of that day despite all the oppression and disaster. Therefore, the continuity and long life of Qajars and Pahlavis in political power should be sought in their diplomacy in international relations, not in their autocratic power. Diplomacy in which the interests of foreigners were designed, not the interests of the Iranian people and society. But despite these issues and challenges, at the height of the Qajar and Pahlavi powerlessness, elites were at the head of diplomacy who were able to establish the interests of their society with realistic and scientific diplomacy, which should be pointed out to Qaim Maqam, Amir Kabir, Qavam and Mossadegh. ; Because a. Al-Ruznah al-Rum writes to Mirzai Ashtiani as the deputy in the peace talks; Include ambiguous words with the power of Mirzai and the power of composition, so that the way of speech is open for us. b. Amir Kabir knew in the Al-Ruznah al-Rum treaty where he should take action and where he should be short, so that things are done. In the Pahlavi period, A. Consistency with the diplomacy of oil against land, practically freed Iran from

¹ Graduated in Political Sociology PhD, Islamic Azad University, Central

Tehran Branch, Tehran ,Iran.

Siyavash.mousavi@gmail.com

disintegration and provided the ground for Russians to leave Iran.
b. With negative balance diplomacy, Mossadegh was able to nationalize Iran's oil industry and provide the basis for an oil-free economy in the domestic arena. It was like this that despite the autocratic political system of Qajar and Pahlavi, its government elites, with their realistic and scientific diplomacy, preserved the image of Iran in the international community of that day.

key words: Qajaria, Pahlavi, diplomacy system, Qaim Maqam, Amir Kabir, Qavam, Mossadegh.



بازشناسی نظام دیپلماسی ایرانیان: در دوره‌ی قاجاریه و پهلوی

سید سیاوش موسوی رکعتی^۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۷/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۴/۱۶

چکیده

مقاله‌ی پیش رو می‌کوشد تا به این سؤال پاسخ دهد که دیپلماسی ایرانیان در دوره‌ی قاجاریه و پهلوی چگونه دیپلماسی بوده است؟ که برآیند آن بدین قرار شد: پادشاهان قاجار و پهلوی، دیپلماسی را ابزاری، برای تداوم و استمرار حاکمیت خود بر جامعه قلمداد می‌کردند، زیرا با مطالعه‌ی مفاد عهدنامه‌ها و امتیازنامه‌ها در دوران قاجار و مفاد قراردادها در دوران پهلوی، می‌توان به این امر مهم پی برد. بنابراین با این رویکرد قاجارها، با بیش از یک قرن، و پهلوی‌ها، با بیش از نیم قرن، توانستند با آن همه ظلم و فاجعه‌آفرینی، در جامعه‌ی بین‌المللی آن روز، تداوم یابند و به حیات سیاسی خود ادامه دهند. فلذا از یک نظر تداوم و حیات طولانی قاجارها و پهلوی‌ها در قدرت سیاسی را باید در دیپلماسی آن‌ها در روابط بین‌الملل و نه در قدرت استبدادی آن‌ها جستجو کرد. دیپلماسی که در آن منافع بیگانگان و نه منافع مردم و جامعه‌ی ایران طراحی شده بود. اما علیرغم این مسائل و چالش‌ها، در اوج ناتوانی قاجارها و پهلوی‌ها، نخبگانی هم در رأس دیپلماسی قرار گرفتند که توانستند با دیپلماسی واقع‌گرایانه و علمی، منافع جامعه‌ی خود را رقم بزنند، که باید به قائم‌مقام، امیرکبیر، قوام و مصدق اشاره کرد: زیرا الف. قائم‌مقام در مذاکرات صلح الرزنه الروم به میرزای آشتیانی می‌نویسد: بازور میرزایی و قوه‌ی انشایی الفاظ مبهمه را بگنجانید، که راه سخن برای ما باز باشد.

^۱ دکتری جامعه‌شناسی سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی تهران، ایران

ب. امیرکبیر در معاهده‌ی الرزنه الروم می‌دانست که کجا را باید دست بالا بگیرد و کجا کوتاه بیاید، تا کارها، انجام شود. در دوره‌ی پهلوی نیز الف. قوام با دیپلماسی نفت در برابر زمین، عملاً ایران را از تجزیه‌رهایی بخشید و زمینه‌ی خروج روس‌ها را از ایران فراهم آورد. ب. مصدق نیز با دیپلماسی موازنه‌ی منفی، هم توانست صنعت نفت ایران را ملی نماید و هم زمینه‌ی اقتصاد بدون نفت را در عرصه‌ی داخلی فراهم آورد. بدین گونه بود که علیرغم نظام سیاسی خودکامه‌ی قاجار و پهلوی، نخبگان دولتی آن، با دیپلماسی واقع‌گرایانه و علمی خود، چهره‌ی ایران را در جامعه بین‌الملل آن روز، حفظ نمودند.

واژگان کلیدی: قاجاریه، پهلوی، نظام دیپلماسی، قائم‌مقام، امیرکبیر، قوام، مصدق.

مقدمه

تصویر زشتی که ماکیاولی برای سیاست داخلی و خارجی، ترسیم نمود، آن قدر برای سیاستمداران، جذابیت و منفعت داشت، که تا مادامی که جامعه‌ی بشری پابرجاست، این تصویر زشت، هم باقی است. او می‌نویسد: «شهریار باید در دل از دو چیز هراسان باشد: یکی از درون مردم خویش، و دیگری از دولت‌های بیگانه. بنابراین اگر حاکمی می‌خواهد به مردم خوبی کند، این خوبی را باید قطره‌قطره در جامعه، جاری نماید، تا مردم تصور کنند، همواره خوبی وجود دارد و تمام ناشدنی است. اما اگر قرار است بدی و سرکوب در جامعه صورت گیرد، این بدی و سرکوب باید یک مرتبه و بی‌رحمانه باشد، زیرا مردم فراموش کارند. اما شهریار می‌بایست، دولت‌های بیگانه را با جنگ‌افزارهای خوب، کنترل کند، که این جنگ‌افزارها، جزء یاران خوب، کسی نیستند. (ماکیاولی، ۱۳۸۹: ۱۵۲-۱۴۰) برای این اساس است که در دنیای امروز، سیاست صرف، آزاردهنده است. زیرا مملو از زیرکی‌ها، حق‌کشی‌ها، نادیده‌انگاشتن‌ها، و کیاست‌های نادرست و کج مدار است. اما همین سیاست چندلایه و کج مدار، اگر با نگاه جامعه‌شناختی همراه شود، نه تنها ابعاد کج اندیشانه‌اش را از دست می‌دهد، بلکه جنبه‌ی انسانی و جامعه‌ی به خود می‌گیرد، تا علاوه بر این که پیروزی برد - باخت را منتفی اعلام کند، بلکه پیروزی برد-برد را برای جوامع انسانی، به ارمغان بیاورد. (رابینز، ۱۳۸۴: ۲۸۷-۲۸۰) البته چقدر سخت است این گونه اندیشیدن، در جوامع پسامدرن امروزی، به وسیله‌ی کنشگران سیاسی. اما به هر حال، می‌توان با یک نظام سیاسی معقول، عقل را در سیاست، آن‌چنان مشارکت داد، تا نه تنها، این گونه بیندیشد، بلکه فراتر از آن، زمینه‌ای فراهم آورد تا کنشگران اجتماعی، به مثابه‌ی کنشگران سیاسی، در عرصه‌های داخلی و خارجی جامعه‌ی خود، دیپلمات‌هایی باشند که دیپلماسی را رهبری می‌کنند. بر این اساس، باید گفت که نوع نظام سیاسی، دیپلماسی مورد نظر خود را خلق می‌کند و به وجود می‌آورد، تا با آن، تصویر خود را در جامعه جهانی، به نمایش بگذارد. نمایشی که با

آن، می‌توان حاکمیت و جامعه‌اش را تحلیل و تفسیر نمود. اصولاً شهروندان جوامع مختلف، هر نظام سیاسی و هر جامعه‌ای را با کنشگران سیاسی آن جامعه می‌شناسند، که این به مثابه‌ی اصل حاکمیت دیپلماسی، بر جهان امروز است. اما دیپلماسی دولتی ایرانیان، در دوران معاصر چگونه بوده است؟ زیرا بنا به روایت‌های تاریخی، ایرانیان در دوران قاجار، ۹۵ درصد، در دوران پهلوی اول ۸۵ درصد، و در دوران پهلوی دوم ۷۰ درصد، بی‌سواد بودند. (فوران، ۱۳۸۹: ۴۹۵-۴۹۰) بنابراین نمی‌توانستند در جامعه‌ی جهانی، دیپلماسی عمومی داشته باشند. اما دولت ایران، بنا به شرایط خاص تاریخی خود، یعنی در نظام تحت سلطه، مجبور به داشتن روابط دیپلماتیک بین‌المللی با دیگر کشورها بود. لذا این نوشته، به دنبال تبیین دیپلماسی نخبگان دولتی ایران، در دو دوره‌ی قاجاریه و پهلوی است. اما قبل از وارد شدن به بحث اصلی، لازم به نظر می‌رسد تا ارتباط دیپلماسی با سیاست خارجی مشخص شود. چون با شنیدن دیپلماسی، سیاست خارجی به ذهن متبادر می‌شود.

۱- مفهوم دیپلماسی و ارتباط آن با سیاست خارجی

مفهوم دیپلماسی با مفهوم سیاست خارجی و روابط بین‌الملل، پیوند نزدیکی دارد. دیپلماسی به دو معنا به کار رفته است: دیپلماسی در معنای محدود، به شیوه‌های رسمی ارتباطات میان دولت‌ها اطلاق می‌شود. در صورتی که در معنای گسترده، به شیوه‌ها و ابزارهای اجرای سیاست خارجی در سطح بین‌الملل، مربوط می‌شود. منظور از سیاست خارجی، مجموعه‌ی موضع‌گیری‌ها، اقدامات و تصمیماتی است که دولت‌های ملی نسبت به یکدیگر و یا نسبت به سازمان‌های بین‌المللی اتخاذ می‌کنند و هدف اصلی آن‌ها، تأمین منافع ملی است. (بخشایشی، ۱۳۸۶: ۳۶) در مجموع دو نگرش در سیاست خارجی حاکم است: یکی نگرش واقع‌گرایانه، طبق این نگرش، هر دولتی به دنبال منافع خود است: و دیگری نگرش آرمان‌گرایانه، طبق این نگرش، هر دولتی به دنبال ترویج آرمان‌ها و ارزش‌های خود در سطح جامعه‌ی بین‌الملل است. در واقع، اجرای سیاست خارجی، مستلزم کاربرد ابزارهای گوناگون است.

ابزارهای سیاسی شامل، مذاکرات رسمی، عقد قراردادهای، برقراری یا قطع روابط، اعلام حمایت سیاسی از کشورها، اعلام بی طرفی و نظایر آن است. ابزارهای اقتصادی و مالی شامل، اعطای کمک‌های مالی، سرمایه‌گذاری، برقراری روابط تجاری بر اساس اصل دولت کامله الوداد، تحریم اقتصادی، عقد معاهدات تجاری و غیره است. ابزارهای نظامی شامل، عقد پیمان‌های نظامی، و توسل به جنگ، مداخله‌ی نظامی در امور کشورهای دیگر، صدور سلاح و غیره است. (بشیری، ۱۳۸۷: ۲۳۰-۲۱۴) برای این اساس، باید گفت که، دیپلماسی نمی‌تواند مبحثی به کلی مستقل باشد: زیرا از یک طرف همبسته به وضعیت داخلی جامعه است، و از سوی دیگر پیوسته به سیاست بین‌المللی، یا به بیان دقیق‌تر وابسته به سیاست کلی دولت‌های بزرگ جامعه‌ی جهانی است. اما حد آن همبستگی و این پیوستگی در احوال زمان و مکان تغییرپذیر است. این مؤلفه‌ها، دیپلماسی را به عنوان یک واقعیت اجتماعی در دو سطح عینی و ذهنی در سطح جامعه‌ی جهانی مطرح می‌کند. سطح عینی دیپلماسی، عبارت است از، رویکرد واقع‌گرایانه. منظور از این رویکرد، رویکردی است که جوامع برای دسترسی به منافع بیشتر اتخاذ می‌کنند. در صورتی که، سطح ذهنی دیپلماسی، عبارت است از، رویکرد آرمان‌گرایانه. منظور از این رویکرد، رویکردی است که جوامع برای ترویج سطح تمدنی و ارزشی خود در جامعه‌ی بین‌الملل اتخاذ می‌کنند. (آدمیت، ۱۳۸۹: ۴۶۱) مقاله‌ی پیش رو می‌کوشد تا به این سؤال پاسخ دهد که دیپلماسی ایران در دوره‌ی قاجاریه و پهلوی چگونه دیپلماسی بوده است؟ مقاله به روش تبیینی و با منابع کتابخانه‌ای گردآوری شده است. پس از بیان مفهوم دیپلماسی و ارتباط آن با سیاست خارجی، در ادامه به واکاوی دیپلماسی نخبگان دولتی ایران، در دوران معاصر می‌پردازیم. اما قبل از این پردازش، لازم می‌دانم که نظام سیاسی قاجاریه را اندکی معرفی نمایم، تا مشخص شود که دیپلماسی در چه زمینه و عرصه‌ای در عصر قاجار انجام شده است.

۲- نظام سیاسی قاجاریه

سلسله‌ی قاجار از اواخر قرن هیجدهم تا اوایل قرن بیستم بر ایران حکومت کرد. این سلسله از سال ۱۱۷۴ ش، تا ۱۳۰۴ ش، به مدت ۱۳۰ سال بر ایران حکومت نمود. از طایفه‌ی ترکمانان شمال شرقی ایران بودند. جمع بزرگی از آنان در استرآباد - گرگان امروزی - یعنی گوشه‌ی جنوبی دریای خزر سکنا داشتند. پس از مرگ نادرشاه، در سال ۱۱۲۶ ش، چون جانشینی برای او باقی نمانده بود، قجرها نیز به صف مدعیان سلطنت پیوستند و پس از حدود پنجاه سال کشمکش، بعد از وکیل‌الرعی زند، بر تخت سلطنت ایران نشستند. آقا محمدخان در سال ۱۱۷۳ ش، بر همه‌ی رقیبان خودش چیره شد و در مجلسی که در سال ۱۱۷۴ ش، در تهران با حضور سرکردگان قدرت برپا کرد، گفت اگر ایشان موافقت کنند تاج را بر سر خواهد گذاشت، رؤسا همه موافقت کردند و حتی سوگند خوردند تا زنده‌اند به او وفادار بمانند. (غنی، ۱۳۸۹: ۱۷) آنگاه شمشیری را که از سر قبر شاه اسماعیل صفوی آورده بود بر کمر بست و بدین ترتیب خود را جانشین صفویه و پادشاه واقعی و پیشوای مذهب شیعه قرار داد. سرانجام او که از بی‌رحم‌ترین مردان سیاسی جهان به شمار می‌رفت و حتی گفته می‌شود که در یک عمل بی‌رحمانه بیست هزار جفت چشم، از مردم کرمان در آورد، پس از دو سال حکومت، در سال ۱۱۷۶ ش، به دست یکی از سرداران نظامی خودش کشته شد. (نفیسی، ۱۳۸۴: ۷۲)

پس از مرگ آغامحمدخان، چون منقطع‌النسل بود و فرزندی نداشت برادرزاده‌اش فتحعلی میرزا در سال ۱۱۷۶ ش، بر تخت سلطنت ایران نشست و پس از حدود سی‌وهفت سال حکومت، در سال ۱۲۱۳ ش، از دنیا رفت. دوران حکومت فتحعلی شاه یکی از تاریک‌ترین و فاجعه‌آمیزترین دوره‌های تاریخ در ایران است: زیرا در این دوران، ایران به‌طور مستقیم وارد مناقشات و رویارویی با قدرت‌های همسایه و بزرگ اروپایی شد و شکست‌های جبران‌ناپذیری را متحمل گردید که می‌توانیم نمونه‌های آن را در عهدنامه‌های ننگینی همانند گلستان و ترکمانچای بینیم. درواقع

ضعف نظامی داخلی ایران، برای اولین بار در عصر فتحعلی شاه نمایان شد. به طوری که می توان گفت، فقدان طبقات، لایه ها، اقشار و گروه ها در هرم قدرت ایرانی، باعث شده است که افراد صرفاً به فکر منافع خود باشند و از مفاهیم بزرگ تری همانند کشور و یا دولت - ملت، محافظت نکنند. (دهقانی، ۱۳۹۲: ۴۷-۳۷)

براین اساس، عهدنامه های گلستان و ترکمانچای نتیجه صرفاً قدرت برتر سیاسی یا نظامی روسیه نبود، بلکه پیامد جنگ قدرت و کوشش سیاستمداران و شاهزادگان برای تخریب و حذف یکدیگر از صحنه ی قدرت بود. پس از مرگ فتحعلی شان در سال ۱۲۱۳ ش، نوه اش محمد میرزا فرزند عباس میرزا، بر تخت سلطنت نشست که پس از پانزده سال حکومت در سال ۱۲۲۷ ش، در گذشت. یکی از وقایع فاجعه آمیز دوران محمد شاه قتل صدراعظم شایسته یعنی میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی بود که بر اثر دسایس شاهزادگان و درباریان اتفاق افتاد. در واقع قائم مقام دست به اصطلاحاتی زد که موافق طبع شاهزادگان و درباریان نبود به همین خاطر ذهنیت شاه را نسبت به او خراب کردند و شاه هم دستور قتل او را صادر کرد. این مسئله به مثابه ی نخبه کشی بود در واقع می توان گفت، نظام های استبدادی و اقتدارگرا به واسطه ی ماهیت فردگرایی که دارند استعدادها را سرکوب می کنند و از بین می برند. (سریع القلم، ۱۳۹۰: ۱۲۰-۱۰۰) به راستی چرا قائم مقام هفت ماه صدراعظم بود: اما پس از او حاجی میرزا آقاسی توانست برای سیزده سال صدارت ایران را در اختیار داشته باشد. این تفاوت مرز شایستگی و ناشایستگی را در جامعه ی کوتاه مدت ایران را نشان می دهد. فردی بدون شایستگی می تواند برای مدت سیزده سال صدارت داشته باشد. بنابراین پس از مرگ محمد شاه، فرزندش ناصرالدین میرزا به سلطنت رسید. ناصرالدین شاه در سال ۱۲۲۸ ش، بر تخت سلطنت نشست و پس از حدود نیم قرن سلطنت یعنی چهل و نه سال حکومت، سرانجام در سال ۱۲۷۵ ش، توسط میرزا رضا کرمانی هدف گلوله قرار گرفت. (راوندی، ۱۳۵۴: ج ۲، ۵۶۸-

۵۶۰) در واقع هرگاه سیاستمداری تلاش کرده است تا در قالب قانون رفتار کند و به اصول پایبند باشد ناموفق بوده و کشته شده است. وقتی عده‌ای از نخبگان جامعه تصمیم گرفتند تا شاه را به سفر اروپا ببرند بلکه در دیدوبازدید این سفرهای شاهانه، چشم و گوشش باز شود و اندکی فضای جامعه باز شود و اندیشه‌های ترقی و اصلاح در جامعه رواج پیدا کند اما متأسفانه بعد از سفر سوم شاه به اروپا، او مانع رفتن دانشجویان ایرانی به اروپا شد تا به زعم خودش مانع، یادگیری ایرانیان شود تا او چند روزی بیشتر حکومت کند. (وره‌رام، ۱۳۸۵: ۳۲۵-۳۰۰) پس از مرگ ناصرالدین‌شاه، فرزندش مظفرالدین میرزا در سال ۱۲۷۵ش، به قدرت رسید و پس از پانزده سال حکومت، سرانجام در سال ۱۲۸۵ش، از دنیا رفت. مظفرالدین شاه از نظر فردی، شخصیتی مهربان و کم‌سواد بود. این ویژگی‌های شخصیتی او، باعث شده بود تا اقشار روشنفکر و نخبه بتوانند افکار خود را در جامعه مطرح کنند.

به‌طور کلی در دوره‌ی قاجار و خاصه دوران مظفرالدین شاه، هر قدرتی که می‌توانست در دربار نفوذ کند و اطرافیان شاه و صاحب‌منصبان را در اختیار بگیرد می‌توانست بر جامعه مسلط شود و آن را در مسیر خود به حرکت دریاورد. (خلیلی، ۱۳۹۰: ۶۵-۵۵) در این دوران تلاش‌های روشنفکران و روحانیون باعث شد تا ایرانیان صاحب‌مجلس شوند و اندکی از اختیارات شاه در قوه‌ی مقننه را بگیرند. پس از مرگ مظفرالدین شاه، فرزندش محمدعلی میرزا در سال ۱۲۸۵ش، بر اریکه قدرت نشست و پس از حدود سه سال حکومت در سال ۱۲۸۸ش، توسط مشروطه‌خواهان از سلطنت خلع و به روسیه تبعید شد. یکی از وقایع فاجعه‌آمیز دوران محمدعلی شاه به توپ بستن مجلس بود و یکی دیگر از وقایع وحشتناک دوران محمدعلی شاه کشتن بسیاری از آزادیخواهان از جمله، ملک‌المتکلمین، جهانگیر خان سوراسرافیل، سید محمد رضا مساوات، سید جمال‌الدین واعظ بود، که از این دو واقعه به نام استبداد صغیر یاد می‌شود. پس از تبعید محمدعلی شاه، فرزند دوازده ساله‌اش، احمد میرزا در سال ۱۲۸۸ش، بر تخت سلطنت نشست و تا رسیدن به سن

بلوغ، عضدالملک رئیس ایل قاجار، نیابت سلطنت را بر عهده داشت، سرانجام احمدشاه در سال ۱۲۹۳ ش، تاج‌گذاری نمود. این دوران، دوران خوبی بود تا اندیشمندان و صاحبان اندیشه و طرفداران ترقی، برنامه‌های خودشان را برای پیشرفت جامعه ارائه دهند: اما متأسفانه از این فرصت استفاده نکردند و حتی در برابر هم ایستادند و یک پریشانی سیاسی در جامعه راه انداختند. نمونه‌ی بارز این مسئله را باید در منازعه‌ی دو گروه انقلابی و اعتدالی در جامعه‌ی عصر احمدشاه مشاهده کرد. (کدی، ۱۳۸۱: ۱۳۵-۸۰)

بدین ترتیب، شاهان قاجار، ظل‌الله‌هایی بودند که حوزه‌ی اقتدارشان فقط به پایتخت محدود می‌شد، پادشاهایی که خود را نمایندگان خداوند بر روی زمین قلمداد می‌کردند اما رهبران بزرگ مذهبی آن‌ها را غاصبان حاکمیت خداوندی می‌دانستند، حاکمانی که به تخت و تاج خود قداست داده بودند ولی ابزاری برای اجرای تصمیمات خود نداشتند، شاهنشاهانی که برخلاف ادعای خود، بر شاهان دیگری حکم نمی‌راندند بلکه با صلاحدید و به‌وسیله‌ی شاهان کوچکی مانند روسای قبایل، بزرگان محلی و رهبران مذهبی حکومت می‌کردند. پس از لحاظ نظری این شاهان قادر مطلق، ولی درواقع از جنبه‌ی سیاسی ناتوان بودند. (آبراهامیان، ۱۳۸۶: ۵۲)

قاجاریان بدون امنیت و توان نظامی و ثبات اداری و با مشروعیت ایدئولوژیکی ناچیز، فقط با توسل به دو نوع سیاست مکمل، در قدرت باقی ماندند. عقب‌نشینی هنگام رویارویی با مخالفان خطرناک و مهم‌تر از این، دست‌کاری و تحریک اختلافات گروهی در جامعه‌ی چندپاره و متفرق. پس آنان نه با توسل به زور و نه با علم اداره و حکومت، بلکه با استفاده از عقب‌نشینی‌های محتاطانه و تحریک و دست‌کاری اختلافات موجود در شبکه‌ی پیچیده‌ای از رقابت‌های گروهی، حکومت کردند. (آوری، ۱۳۸۹: ۴۵۵-۴۵۰) اگر بخواهیم دو نخبه در آسمان قاجاریه نام ببریم، قطعاً آن دو نخبه یکی قائم‌مقام و دیگری امیرکبیر خواهد بود. اما واقعیت این است که ایران عصر قاجار نخبگان دیگری هم داشت که یکی پس از دیگری توسط

استبداد کشته شدند، تا جامعه‌ی ایران عصر قاجار، جولانگاه ملیجکانی چون حاجی میرزا آغاسی و میرزا آقاخان نوری باشد. اما ما در اینجا صرفاً به دو نخبه‌ی مذکور می‌پردازیم، زیرا دیپلماسی نخبگان دولتی دوران قاجار، با آن‌ها گره خورده است.

۲-۱- دیپلماسی قائم‌مقام

در سال ۱۲۰۵ش، فتحعلی شاه به آذربایجان رفت و مجلسی از رجال، اعیان، روحانیون و سران ایالات و عشایر ترتیب داد تا نظر آن‌ها را در مورد ادامه‌ی جنگ با روس‌ها بداند، که نظر اکثریت ادامه‌ی جنگ بود. اما قائم‌مقام با مقایسه‌ی توان مالی و نظامی دو طرف اعلام داشت که ایران باید با روس‌ها صلح کند. این موضع باعث شد تا افراد بسیاری او را مورد مواخذه قرار دهند و به او تهمت روابط پنهانی با روس را بزنند. اما بعدها، که ایرانیان شکست خوردند، تحلیل درست او، ثابت شد.

از دیپلماسی واقعی قائم‌مقام، یکی باید به عهدنامه‌ی ترکمن‌چای اشاره کنیم، زیرا اگر درایت او نبود، تبریز از ایران جدا می‌شد. (سپهر، ۱۳۷۵: ۱۷۷) دیگری باید به پادشاهی رساندن محمدشاه اشاره کرد. زیرا اقدامات او بود که توانست عموزاده‌ها و برادران پادشاه را سرکوب کند، تا محمدشاه به پادشاهی برسد. وقتی محمدشاه به پادشاهی رسید و قائم‌مقام صدراعظم شد. او در ابتدا اصلاحات مالی را شروع کرد: اول، وضع خزانه کشور را قدرتمند کرد و دوم، سیستم مالیات‌گیری را اصلاح نمود. زیرا شاهزادگان و درباریان که سال‌ها به صورت غیرموجه پاداش و مستمری دریافت کرده بودند توسط قائم‌مقام قطع شد، که این امر سبب دشمنی آن‌ها را برانگیخت و سیستم مالیات‌گیری منظم شد و راه‌های مصرف آن نیز مشخص گردید.

تجربه‌ی جنگ‌های ایران و روس، قائم‌مقام را به فکر اصلاحات نظامی انداخت. بنابراین دستور داد تا مستشارانی از کشورهای اروپایی نظیر فرانسه، اتریش، ایتالیا برای بازسازی پیاده‌نظام، سواره‌نظام و توپخانه، به ایران بیاید. او در زمینه‌ی فرهنگی، که خود نیز دستی در نوشتن داشت دستور داد که نثر فارسی را ساده و روان بنویسند

از اغراق نویسی دوری کنند و از این به بعد به جای طومارنویسی، به کتاب نویسی بپردازند. (دهقانی، ۱۳۹۲: ۵۴-۵۱)

به دیگر عبارت زمانی که قائم مقام نخست وزیر شد همه چیز از هم پاشیده بود، از نظر نظامی ایران از روسیه شکست خورده بود. قرارداد بین ایران و روس به امضاء رسیده بود که متضمن تحمیل کاپیتولاسیون و هم تحمیل تجارت آزاد و اقتصاد آزاد بود. بنیه اقتصادی ایران قابل توجه نبود، نظام اقتصادی همان نظام سنتی بود. بنابراین قائم مقام برای تنظیم امور مالی دست مفت خوران را از خزانه‌ی دولت کوتاه کرد که این مسئله، دشمنان زیادی را برای او به ارمغان آورد.

به هر جهت او از حقوق شاه و درباریان کاست. این مسئله بیانگر ششم سیاسی اوست که بر کسی پوشیده نیست. زمانی که میرزا محمدعلی آشتیانی را به مذاکرات صلح ارزنه الروم-۱۲۳۸ قمری- روانه کرد، دستوراتی به وی داد که حکایت از قدرت دیپلماسی وی دارد. او به میرزا محمدعلی می نویسد:اگر خدای نخواست، دست آن عالیجاه از دامن هر چاره و گریز کوتاه شد، تا این حد هم اذن و اجازت می دهم که الفاظ مبهمه و فقرات ذواحتمالین در فصلی که موقع ذکر این مطلب است به زور میرزایی و قوه‌ی انشایی بگنجانید که راه سخن برای ما باقی بماند و این تصرف و تسلطی که حالا داریم سلب نشود و از روی عهدنامه بحث بر ما وارد نیاید: و این آخرالدوا و آخرالعلاج است و معلوم است هر گاه طورهای دیگر ان شاء الله تعالی پیش رود البته بهتر و خوب تر و باشکوه تر است. (رضاعلی، ۱۳۸۹: ۱۰۱-۹۵) اما این همه خدمت به صدارت پادشاهی محمدشاه، سرانجام پادشاه در سال دوم سلطنت خود دستور داد تا او را زندان و پس از چند روز خفه کردند. قطعاً نخبه کشی یکی از عوامل ماندگاری قاجارها بر سریر قدرت در جامعه‌ی ایران بوده است.

۲-۲-۵ دیپلماسی امیر کبیر

امیر کبیر پرورش یافته قائم مقام بود. بنابراین از ویژگی‌ها و مؤلفه‌های او نیز برخوردار بود. میرزا تقی خان از زمانی که منشی دستگاه قائم مقام بود تا وقتی که به صدارت

رسید، به سه مأموریت سیاسی رفت. یعنی روسیه، ایروان و عثمانی. این سفرها از نظر ماهیت و مقام و مسئولیت او به کلی متفاوت بودند. (زرین کوب، ۱۳۹۲: ۸۰۱) در سفر روسیه که همراه خسرو میرزا، فرزند محمدشاه، رفت. جوان بیست و دو ساله، و در زمهری دبیان بود. نه سال بعد که با ناصرالدین میرزای ولیعهد، برای ملاقات تزار روس، روانه‌ی ایروان شد وزارت نظام آذربایجان را به عهده داشت. پس از شش سال که به سفارت فوق‌العاده‌ی ارزنه الروم برگزیده شد، با مقام وزارت، به نمایندگی مختار دولت در آن کنفرانس شرکت جست. میرزا تقی‌خان فراهانی با سمت دبیری، همراه شاهزاده خسرو میرزا، جهت عذرخواهی از روس‌ها، به خاطر قتل گریبایدوف، عازم روسیه شد، و مراتب عذرخواهی شاهنشاه ایران را تقدیم تزار روس یعنی، نیکلای نمود.

از آنجا که مالسوف، یکی از همراهان گریبایدوف، گواهی به رویه‌ی خلاف‌کاری و شیوه‌ی ناهنجاری گریبایدوف داده بود، تزار روس، مراتب عذرخواهی شاهزاده‌ی ایرانی را پذیرفت و حتی باقیمانده‌ی بدهکاری ایران در عهدنامه‌ی ترکمانچای مبنی بر یک کرور تومان از دو کرور تومان را بخشید: و دوازده عراده توپ هم به رسم ارمنان، برای شاه و ولیعهد فرستاد. (اقبال آشتیانی، ۱۳۹۰: ۳۷-۳۳) شاهزاده، حتی محض دلجویی مادر گریبایدوف، به خانه‌ی او رفت و در گریه با او شریک شد.

سفر سیاسی دوم امیر کبیر به همراهی ولیعهد ناصرالدین میرزا بود. تزار روس یعنی نیکلای به ایروان آمد و خواستار ملاقات با شاه ایران شد. شاه مصلحت دید که خود نرود. پس فرزندش ولیعهد، یعنی ناصرالدین میرزا را فرستاد. که امیر هم از همراهان ولیعهد هفت ساله بود. در این سفر بود که مورد توجه، قائم‌مقام قرار گرفت و به مقام مستوفی نائل آمد. سپس در سال ۱۲۵۳ش، وزارت نظام آذربایجان را یافت. دیپلماسی اصلی امیر کبیر در قضیه‌ی خرمشهر و اروند رود بود که از یک طرف، دولت‌های روس و انگلیس و از طرف دیگر دربار به سرکردگی حاج میرزا آقاسی،

ایشان را تحت فشار قرار دادند تا هر چه زودتر مرز ایران و عثمانی را مشخص کند: که در این امر، امیر کبیر مرارت‌ها و سختی‌های فراوانی متحمل شد.

به طوری که حاکم شهر ارزنه الروم، به همراهان امیر کبیر، تهمت غیراخلاقی زد و مردمان را علیه امیر شوراند و حتی دو نفر از همراهان امیر کشته شدند، اما پایداری امیر کبیر و شم سیاسی او نه تنها مانع از کشته شدن امیر شد: بلکه حتی معاهده‌ی ارزنه الروم را همان طوری که می‌خواست، نگاشت، و تسلط ایران را برای همیشه بر خرمشهر و اروندرود و ذهاب و دره‌ی کردند، ثابت نمود. در واقع امیر کبیر در ارزنه الروم، بسیار سنجیده سخن می‌گفت، موقع شناس بود و در مذاکرات شیوه‌ای بسیار ماهرانه داشت. می‌دانست کجا باید دست بالا را بگیرد، و کجا کوتاه بیاید، کجا استوار باشد و تندی نماید، و کجا باید گذشت کند و نرمی به خرج دهد. پی برده بود که روس و انگلیس در چه اموری با هم سازش و در چه اموری اختلاف دارند.

رفتار امیر کبیر، چه در مذاکرات و چه در شهر، بسیار سنگین و متین بوده، به حدی که احترام دوست و دشمن را به خود جلب کرده بود. (آدمیت، ۱۳۸۹: ۱۲۰-۶۰)

امیر کبیر در طول صدرات خود، اقدامات مفید و ارزنده‌ای برای نظام سیاسی و جامعه انجام داد. از مهم‌ترین اقدامات سیاسی او باید به سروسامان دادن به امور نظام و تقویت سیاست خارجی، حذف القاب و عناوین درباری، مبارزه با رشوه‌خواری بود و از مهم‌ترین اقدامات آموزشی او باید به تأسیس مدرسه دارالفنون، انتشار روزنامه، مبارزه با فرقه‌گرایی، اشاره کرد.

امیر کبیر حتی حقوق شاه را کاهش داد و به مرز حدود دو هزار تومان رسانید. (مهربان، ۱۳۸۸: ۱۴۰-۷۰) با این اقدامات بود که او مورد حسادت عوامل داخلی و خارجی قرار گرفت. بنابراین پادشاه او را از تمام مناصب دولتی خلع کرد و به کاشان تبعید نمود. هراس از بازگشت امیر کبیر، باعث شد تا حاسدان داخلی و رقیبان خارجی، نامه‌ی قتل او را از استبداد ناصری بگیرند. سرانجام امیر کبیر ایران، در سال ۱۲۳۰ش، در حمام فین کاشان توسط حاج علی‌خان فراش‌باشی رگ زده شد و به

قتل رسید. پس از مرگ امیر کبیر، بیگانگان که خود زمینه‌ی قتل او را فراهم کرده بودند، زبان به اعتراض گشودند و گفتند: «هرگز این امر شنیع و وحشی منشانه که تصادم با انسانیت دارد، را نمی‌پذیرند.» و حتی فراتر رفتند و گفتند، «ایرانی‌ها مردمی هستند که نه تنها قانون ندارند، بلکه ایمان هم ندارند.» و در نهایت این‌گونه نتیجه‌گیری کردند که، «فقط امیر کبیر می‌تواند جانشین خودش باشد.» (آدمیت، ۱۳۸۹: ۷۷۰-۷۰۰) امیر کبیر تلاش کرد تا زمینه‌ی کنستی توسیون-حکومت قانون- را برای ایران فراهم کند، تا شاید ایران در پرتو آن، ترقی نماید. اما استبداد داخلی و استعمار خارجی دست در دست هم، مانع از صلابت ایران در جامعه‌ی بین‌المللی آن روز شد. بدین‌گونه زمینه‌ی اضمحلال جامعه‌ی ایران در عرصه‌ی بین‌المللی رقم خورد.

۳- نظام سیاسی پهلوی

رضاخان با کودتا سوم اسفند ۱۲۹۹ ش، قدرت را در دست گرفت، در سال ۱۳۲۰ ش، وزیر جنگ شد. در سال ۱۳۲۲ ش، رئیس‌الوزرا شد و پس از دو سال رئیس‌الوزرای سرانجام مجلس پنجم در سال ۱۳۰۴ ش، طی یک طرحی که به تصویب رساند، سلسله‌ی قاجاریه را از سلطنت خلع نمود و سلسله‌ی پهلوی را به‌عنوان جایگزین آن معرفی کرد. بنابراین رضاخان در سال ۱۳۰۴ ش، رضاشاه شد و به‌عنوان اولین پادشاه سلسله‌ی پهلوی تاج‌گذاری نمود. (گارثویت، ۱۳۹۱: ۳۸۹-۳۸۳). اما پادشاه شدن رضاخان، به چه قیمتی برای ایرانیان تمام شد؟ ایرانیان که در عصر مظفرالدین شاه در سال ۱۲۸۵ ش، توانسته بودند نظام پارلمانی را بنیان بگذارند، خوشحال و شادمان از اینکه توانسته بودند تا حدودی قدرت استبدادی را کاهش دهند. نقش نامحدود شاه در جامعه را تقلیل دهند: اما با مرگ مظفرالدین شاه و با به قدرت رسیدن محمدعلی شاه، اوضاع کاملاً تغییر کرد، زیرا مردم جامعه، طعم بی‌استبدادی را چشیده بودند و حتی تلاش می‌کردند تا نقش شاه را در امور جامعه بیشتر و بیشتر تقلیل دهند. تلاقی این دو رویکرد روشنفکران و روحانیون با نظام شاهنشاهی قاجار، سرانجام حادثه

آفرید. به طوری که شاه مجلس را به توپ بست و بسیاری از آزادی خواهان، را گردن زد. اما نظام ایلیاتی ایران به حمایت از آزادی خواهان به پا خواست و شاه را از سریر قدرت پایین کشید. سرانجام در یک مجلس عالی، محمدعلی شاه از سلطنت خلع، و به روسیه تبعید شد و احمد میرزا فرزند دوازده ساله اش به جای او بر اریکه ی قدرت نشست. (سایکس، ۱۳۹۱: ج، ۲، ۱۲۲۶)

با این تغییرات جامعه ی ایران صاحب یک نظام سیاسی مشروطه ی لیبرال شد، نظامی که حاصل خون هزاران آزادی خواه بود. اما طولی نکشید که بار دیگر اوضاع جامعه متشنج شد. زیرا انگلیسی ها از وضعیت موجود راضی نبودند. در واقع آن ها احمد شاه را فردی نالایق و بی کفایت می دانستند که می بایست به زودی از قدرت کنار گذاشته شود. به همین دلیل به فکر جانشین مناسبی برای او بودند. بنابراین وقتی ژنرال انگلیسی یعنی آبرون ساید، در قزوین با رضاخان آشنا شد، او را گزینه ی مناسبی دید، پس فوراً وارد عمل شد تا با کمک او قدرت را از احمد شاه سلب نماید: که این گونه نیز شد. زیرا وقتی رضاخان در رأس نیروهای قزاق وارد تهران شد، بدون کوچک ترین درگیری بر اوضاع مسلط شد و این به مثابه ی سلب قدرت از احمد شاه بود. با وارد شدن رضاخان به تهران، سید ضیاء طباطبایی به عنوان رئیس الوزراء انتخاب شد. (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۴۱-۱۲۳) اما دیری نپایید که حکومت مشترک احمد شاه و سید ضیاء، به حکومت سید ضیاء پایان داد، و خود احمد شاه که از دست کارشکنی های رضاخان خسته شده بود به فرانسه رفت تا با کمک رئیس جمهور این کشور یعنی الکساندر میلران، قدرتش را از رضاخان پس بگیرد. اما فرانسه به علت تحولات جهانی، زمینه ی حضور در ایران را پیدا نکرد، بنابراین احمد شاه ناامیدانه به وطن بازگشت. روس ها هم که طبق عهدنامه ی مودت نیروهایشان را از ایران بیرون بردند.

لذا زمینه ی قدرت یابی رضاخان را مساعدتر نمودند. بنابراین رضاخان در سال ۱۳۰۰ش، وزیر جنگ شد، و عملاً بر قدرت استیلا یافت. او در طی دو سال وزارت

جنگ، نبردهای زیادی را با موفقیت گذراند. و خودش را به‌عنوان یک نیروی مثبت در جامعه مطرح نمود. بنابراین در سال ۱۳۰۲ ش، عملاً ردای رییس‌الوزاری را بر تن پوشید. احمدشاه که دیگر کاری از دستش ساخته نبود، این بار هم به پاریس سفر نمود تا شاید بتواند کمکی از فرانسوی‌ها بگیرد، اما نتوانست. بنابراین رضاشاه در سال ۱۳۰۴ ش، با کمک مجلسین، سلطنت قاجاریه را خلع، و سلطنت پهلوی را تأسیس نمود.

بدین ترتیب او تمامی دستاوردهای مشروطه‌خواهان را از بین برد تا خودش صاحب قدرت مطلق در جامعه شود. این‌گونه شد که با به قدرت رسیدن رضاخان، حکومت مشروطه‌ی لیبرال ایرانی از بین رفت، تا منافع انگلیسی‌ها در جامعه محفوظ بماند. (مهدوی، ۱۳۸۹: ۳۴-۷)

سرانجام نیروهای متفقین در جنگ جهانی دوم او را از سلطنت خلع کردند و به جزیره‌ی موریس در آفریقای جنوبی تبعید نمودند. با تبعید رضاشاه، فرزندش محمدرضا، بر تخت سلطنت نشست. از طرفی چون هنوز انگیزه‌ی خودخواهی، خودمحموری و تمامیت‌خواهی در شاه رشد نکرده بود، مانع آزادی‌های اجتماعی، سیاسی و مدنی در سطح جامعه نشد: به‌طوری‌که می‌توان گفت بعد از رفتن رضاشاه، صدها حزب و تشکل در جامعه‌ی ایران شکل گرفت.

تا اینکه در سال ۱۳۳۲ ش، بین شاه و نخست‌وزیر وقت بر سر انتخاب وزیر جنگ اختلاف افتاد، اختلافی که در ابتدا منجر به استعفای نخست‌وزیر شد و اندکی بعد فرار شاه به بغداد و رم را به دنبال داشت. اما سرانجام هماهنگی دشمنان داخلی و خارجی دولت مصدق را سرنگون کرد: و از این بعد، شاه ایران یک دیکتاتور واقعی شد. به‌طوری‌که در ابتدا نظام دوحزبی و اندکی بعد نظام تک‌حزبی را در جامعه‌ی ایران بنیان گذاشت: اما پس از سی‌وهفت سال حکومت، سرانجام توسط قدرت مردم ایران، در سال ۱۳۵۷ ش، درهم‌شکسته شد و حکومت پهلوی‌ها هم در تاریخ پایان یافت. (فوران، ۱۳۸۹: ۴۴۳-۳۹۳) اما دیپلماسی ایرانیان در این نظام سیاسی

چگونه بوده است. در واقع چنان چه قبلاً ذکر شد، از منظر جامعه‌شناسی، قبل از اینکه بخواهیم، دیپلماسی یک کشوری را تشریح کنیم، پیش از آن می‌بایست، نوع نظام سیاسی برای ما کاملاً مشخص و روشن باشد تا بتوانیم دیپلماسی یک جامعه را واکاوی نماییم. بنابراین در ادامه به تبیین دیپلماسی نخبگان دولتی ایرانی، در دوره‌ی پهلوی، به مثابه‌ی دیپلماسی قوام و دیپلماسی مصدق می‌پردازیم.

۳-۱- دیپلماسی قوام

چنانچه مشخص است قوام پنج بار به نخست‌وزیری رسید. در ابتدا به دیپلماسی داخلی او در نوبت اول اشاره می‌شود و پسانگاه به دیپلماسی خارجی او پرداخته می‌شود. قوام السلطنه پس از معرفی وزیران به شاه اعلامیه‌ای انتشار داد. در این اعلامیه، مشکلات مملکت، علت قبول رئیس‌الوزرای، اصلاحات اجتماعی و اقتصادی، ترمیم خرابی‌ها، افتتاح مجلس، بسط و توسعه‌ی قشون، حفظ امنیت، اصلاح فلاح، اصلاحات مالی، حُسن روابط با خارجیان و مجازات مخالفین تشریح شده بود. (سینایی، ۱۳۸۴: ۴۰۵) به‌طور کلی قوام معتقد بود: دولت به دنبال اصلاح امور و تأدیب مخالفین است. از اقداماتی که دولت قوام انجام داد و برای ایران حکم معجزه‌ی سیاسی را داشت، عهدنامه‌ی ایران و شوروی بود. این عهدنامه که از طرف وزیرمختار ایران یعنی وثوق‌الدوله در شوروی بسته شد و به عهدنامه‌ی مودت معروف است. در ۲۶ فوریه سال ۱۹۲۱ م، یا ۷ اسفندماه ۱۲۹۹ ش، بسته شد که متضمن منافع زیادی برای دولت ایران بود.

شوروی با امضاء این قرارداد بانک استقراضی روس را در ایران با تمام اماکن و نقود و اثاثیه و مطالبات به ایران بخشید. همچنین راه‌های شوسه‌ی انزلی-تهران-قزوین-همدان و کلیه‌ی اسکله‌ها را به ایران داد و از مطالبات خود صرف‌نظر کرد، و کاپیتولاسیون را لغو نمود. (آوری، ۱۳۹۰: ۵۷-۴۸)

در دوران چهارم نخست‌وزیری قوام، ایران با یک چالش بزرگ مواجه شد که قوام توانست با ششم سیاسی خودش آن را حل و فصل کند. آن مسئله، استقلال‌طلبی

آذربایجان بود. روس‌ها از جعفر پیشه‌واری حمایت می‌کردند: بنابراین پیشه‌واری و همراهانش خواهانه جدایی آذربایجان از ایران بودند. پس قوام مذاکراتی را با سفارت شوروی آغاز کرد که حاصل آن سفر قوام به شوروی بود، قوام و هیئت همراه با وزیر امور خارجه و رهبر شوروی یعنی موتولوف و استالین دیدار کردند. پس از انعقاد یک اعلامیه‌ی مشترک با آن‌ها، به کشور بازگشت. بعد از زمان اندکی سادچیکف با اختیارات کامل به تهران آمد و پس از پانزده روز، در فروردین ۱۳۲۵، اعلامیه‌ی قوام - سادچیکف انتشار یافت. (موحد، ۱۳۸۴: ۸۶)

در این اعلامیه آمده بود: الف. ارتش شوروی ظرف یک ماه و نیم، تمام خاک ایران را تخلیه خواهد نمود. ب. قرارداد ایجاد شرکت نفت ایران و شوروی تا انقضای مدت هفت ماه برای تصویب مجلس پانزدهم پیشنهاد شود. ج. راجع به آذربایجان چون امر داخلی ایران است، باید ترتیب مسالمت‌آمیزی اتخاذ گردد. پس از انعقاد این قرارداد، قوام هیئتی به آذربایجان فرستاد. هیئت اعزامی چند روز در تبریز اقامت نمود و مذاکراتی پیرامون روابط فرقه‌ی دموکرات با دولت ایران انجام داد و موافقت‌نامه‌ای تنظیم، امضاء و مبادله کردند. به‌موجب این موافقت‌نامه دولت ایران، انجمن‌های ایالتی و ولایتی شهرها را به رسمیت شناخت و به پیشنهاد فرقه دموکرات، استانداری برای آذربایجان تعیین کرد و برای اصلاحات آذربایجان، هشت میلیون ریال اعتبار در اختیار انجمن ایالتی تبریز قرارداد. و به دین ترتیب قوام با نبوغ سیاسی توانست از تجزیه‌ی ایران جلوگیری کند. سیاست قوام در تاریخ به سیاست نفت در برابر زمین معروف است. (عاقلی، ۱۳۹۰: ۶۱۸-۲۹۹)

بدین ترتیب قوام با اتخاذ سیاست‌های کارآمد داخلی و خارجی و در یک کلام، دیپلماسی واقع‌گرایانه و موفق، توانست هم از تجزیه‌ی ایران جلوگیری نماید، هم با قراردادی نه‌تنها، دست شوروی‌ها را از سر ایران کم کند، بلکه پایان اشغالگری آن‌ها را در جامعه‌ی بحرانی آن زمان ایران خاتمه ببخشد.

۳-۲- دیپلماسی مصدق

دکتر مصدق پس از دریافت فرمان نخست‌وزیری، به دیدار آیت‌الله کاشانی، که تا آن زمان از دکتر مصدق و ملی شدن صنعت نفت حمایت می‌کرد، رفت. در این جلسه دکتر مصدق ترجیح داد بنا به مقتضیات و شرایط، درباره‌ی فهرست وزیران صحبت نکند. آیت‌الله کاشانی به این مناسبت اعلامیه‌ی زیر را صادر کرد: «چون صلاح ملت و مملکت در این موقع باریک چنین تشخیص داده شده است که جناب آقای محمد مصدق در انتخاب همکاران خود کاملاً آزاد باشند، لذا این جانب از هر گونه توصیه به ایشان از ابتدا خودداری نموده و بعداً نیز خواهم نمود تا در انجام مسئولیتی که به عهده گرفته‌اند، احساس مانعی نفرمایند....»

دکتر مصدق در ۱۲ اردیبهشت ۱۳۳۰ش، نخستین هیئت دولت خود را تشکیل داد و هدف دولت خودش را حاکمیت ملی و حکومت دموکراتیک اعلام کرد و برنامه‌ی دولت خودش را به دین گونه به شاه و پس از آن به مجلس معرفی نمود:

الف. اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور، و تخصیص عواید حاصله از آن به تقویت بنیه‌ی اقتصادی کشور و ایجاد رفاه و آسایش برای عموم مردم. ب. اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای ملی و شهرداری‌ها. (زعیم، ۱۳۷۹: ۱۵۳-۱۵۱) درحالی که شاه و محافظه‌کاران خود را ابواب‌جمعی با همراه طبیعی انگلیس و آمریکا می‌دانستند، حزب توده، رابطه‌ی مشابهی با اتحاد شوروی داشت. مصدق سیاست خارجی غیرمتعهدی را در پیش گرفته بود که از اوایل دهه‌ی ۱۳۲۰ش، آن را سیاست موازنه‌ی منفی توصیف می‌کرد. مصدق ملی شدن نفت ایران را برای به دست آوردن استقلال کامل و دموکراسی گامی ضروری تلقی می‌کرد. بنابراین قوی‌ترین انگیزه برای ملی کردن نفت، سیاسی بود، نه اقتصادی. اگرچه در اولویت قرار دادن توسعه‌ی سیاسی به این معنی نبود که اهمیت اقتصادی صنعت نفت نادیده گرفته شده بود. (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۲۶۹-۲۶۸) در مجموع مصدق در سیاست داخلی، طرفدار حاکمیت ملی، حکومت دموکراتیک و اقتصاد بدون نفت

بود، و در سیاست خارجی، علاوه بر دفاع از استقلال سیاسی، طرفدار سیاست موازنه‌ی منفی بود، یعنی مخالف با دادن هر نوع امتیاز به بیگانگان بود. مصدق می‌گفت: پندی که مادرم به من داد تا آخر عمر راهنمای من بود: مادرم می‌گفت: وزن اشخاص در جامعه به اندازه سختی‌هایی است که برای مردم تحمل می‌کند. مصدق می‌گفت، براین اساس وقتی جراید مزدور، به من بی‌احترامی می‌کنند و یا ناسزا می‌گویند، پر کاهی در من اثر ندارد. چه بسا با یادآوری آن پند عظیم، خود را بهتر مجهز می‌کردم. (رضاقلی، ۱۳۸۹: ۲۰۰-۱۸۵) بدین گونه بود که مصدق توانست در سیاست داخلی و سیاست خارجی یک دیپلماسی واقع‌گرایانه و موفق برای جامعه‌اش رقم بزند. تا در پرتو آن، جامعه‌اش بتواند احساس استقلال نماید.

نتیجه گیری

دیپلماسی در معنای محدود و گسترده به مثابه‌ی یک رابطه و یک ابزار است که دولت‌ها بنا به نگرش و تصور خود، یعنی واقع‌گرایانه یا آرمان‌گرایانه، از آن استفاده می‌کنند. تا به هدف اصلی خود که همانا تأمین منافع ملی یا ترویج ارزش‌های تمدنی خود در سطح جامعه‌ی بین‌الملل است، دست یابند. براین اساس دیپلماسی یک واقعیت اجتماعی-سیاسی است که در دو سطح عینی و ذهنی قابل مطالعه است. دیپلماسی در سطح عینی به منزله‌ی یک رویکرد واقع‌گرایانه است که حاکمان جوامع برای دسترسی به منافع بیشتر اتخاذ می‌کنند. اما دیپلماسی در سطح ذهنی، به منزله‌ی یک رویکرد آرمان‌گرایانه است که حاکمان جوامع برای ترویج ارزش‌های تمدنی خود در سطح جامعه‌ی بین‌الملل برمی‌گزینند.

اما دیپلماسی دولتی ایرانیان در دوران قاجاریه چگونه دیپلماسی بوده است؟ مؤسس سلسله‌ی قاجاریه، تمامی عمرش را سوار بر اسب، برای حاکمیت بر ایران، با دیگر قبایل، از جمله زندیه، جنگید. جنگ‌هایی که در نهایت او را هم با خودش به قعر زمین کشاند. بنابراین دیپلماسی او یک دیپلماسی جنگی بیشتر نبود. چون مقطع النسل بود: قدرت به برادرزاده‌اش یعنی فتحعلی شاه رسید. عصر او، یکی از تاریک‌ترین و فاجعه‌آمیزترین، دوران تاریخ ایران است. زیرا در این عصر، ایرانیان سرزمین‌های بسیاری را طی عهدنامه‌های گلستان و ترکمن‌چای از دست دادند. بنابراین در این دوران، ایرانیان وارد مناقشات بین‌المللی شدند و دیپلماسی دولتی ایرانیان به صورت جدی آغاز شد.

در دوران محمدشاه، عهدنامه‌ی پاریس رقم خورد تا دیپلماسی دولتی قاجارها، چیزی بیشتر از یک بیگانه‌پرستی نباشد. دیپلماسی دولتی ناصرالدین‌شاه، با عهدنامه‌ی آخال وضعیتی بهتر از عصر محمدشاه نداشت. زیرا تمامی سرزمین‌های ماوراء خزر را طبق عهدنامه‌ی مذکور به روس‌ها بخشید. ضعف دیپلماسی قجری در دوران مظفرالدین شاه به اوج خود رسید. زیرا در این دوره دیپلماسی دولتی قاجارها در

سفرهای شاهانه خلاصه می‌شد. اما چون کودک صفت و مهربان بود: آزادیخواهان توانستند امضای قانون اساسی و مجلس را از او بگیرند. هرچند که بعدش این امضاء توسط فرزندش، یعنی محمدعلی شاه پس گرفته شد. اما اوج دیپلماسی پادشاهان قاجاری در عصر احمدشاه رقم خورد، زیرا او فقط به دنبال اخذ مستمری از بیگانگان بود. بنابراین دیپلماسی مستمری احمدشاه، چکیده‌ی دیپلماسی قاجارها است.

اما آنچه دیپلماسی قاجارها را به واقعیت اجتماعی-سیاسی تبدیل می‌کند، ظهور دو شخصیت بزرگ در این عصر است. زیرا این دو شخصیت بزرگ، سعی کردند تا بازور میرزایی و قوه‌ی انشایی، دیپلماسی متعادل‌تری در قالب عهدنامه‌ها برای جامعه‌ی ایرانی رقم بزنند. بنابراین یکی صلح الرزنه‌الروم را رقم زد و دیگری معاهده‌ی الرزنه‌الروم را نگارش نمود تا در اوج ناتوانی قاجارها، نخبگان دولتی در این عصر بتوانند اندکی چهره‌ی ایران را در جامعه‌ی بین‌الملل آن روز موجه نگه‌دارند.

اما وقتی جامعه‌ی ایلی ایران در برابر قاجارها به پا خواست و انقلاب مشروطه رقم خورد. کنشگران اجتماعی و سیاسی ایران به شادی پرداختند. هرچند این شادی دیر نپایید: زیرا بیگانگان مثل ایرانیان نمی‌اندیشیدند: چرا که آن‌ها کودتای ۱۲۹۹ش، را رقم زدند تا خود اختیاردار دیپلماسی ایرانیان در سطح جامعه‌ی جهانی باشند. بنابراین رضاشاه در یک نمایش نمادین، قراردادهای یک‌جانبه‌ی بیگانگان را در آتش انداخت. اما دیری نپایید که خود قراردادهای فاجعه‌آمیزتری رقم زد تا کوه‌های آزارات از ایران جدا شود. اما وقتی قدرت به فرزندش رسید او نیز به‌مثابه‌ی پدر، نه‌تنها با کودتای ۱۳۳۲ش، قدرت دیپلماسی خود را به بیگانگان واگذار کرد. تا معجزی طرح‌های آمریکایی به‌مثابه‌ی انقلاب سفید باشد: بلکه با واگذاری بحرین یک دیپلماسی ننگین دیگری را رقم بزند. اما در این بین دیپلماسی نخبگان دولتی ایران، از جمله قائم‌مقام، امیرکبیر، قوم و مصدق کارنامه‌ی مطلوب‌تری دارد: زیرا الف. قائم‌مقام در مذاکرات صلح الرزنه‌الروم به میرزای آشتیانی می‌نویسد: بازور

میرزایی و قوه‌ی انشایی الفاظ مبهمه را بگنجانید، که راه سخن برای ما باز باشد. ب. امیرکبیر در معاهده‌ی الرزنه الروم می‌دانست که کجا را باید دست بالا بگیرد و کجا کوتاه بیاید، تا کارها، انجام شود. در دوره‌ی پهلوی، الف. قوام با دیپلماسی نفت در برابر زمین، عملاً ایران را از تجزیه‌رهایی بخشید و زمینه‌ی خروج روس‌ها را از ایران فراهم آورد. ب. مصدق نیز با دیپلماسی موازنه‌ی منفی، هم توانست صنعت نفت ایران را ملی نماید و هم زمینه‌ی اقتصاد بدون نفت را در عرصه‌ی داخلی فراهم آورد. بدین گونه بود که علیرغم نظام سیاسی خودکامه‌ی قاجار و پهلوی، نخبگان دولتی آن، با دیپلماسی واقع‌گرایانه و علمی خود، چهره‌ی ایران را در جامعه بین‌الملل آن روز، حفظ نمودند.

منابع

- اقبال آشتیانی، عباس، (۱۳۹۲)، امیر کبیر، تهران، انتشارات نگاه.
- آبراهامیان، یرواند، (۱۳۸۶)، ایران: بین دو انقلاب، ترجمه‌ی احمد گل محمدی و دیگران، تهران، نشر نی.
- آبراهامیان، یرواند، (۱۳۸۹)، تاریخ مدرن ایران، ترجمه‌ی محمدابراهیم فتاحی، تهران، نشر نی.
- آدمیت، فریدون، (۱۳۸۹)، امیر کبیر و ایران، تهران، انتشارات خوارزمی.
- آوری، پتر، (۱۳۸۹)، تاریخ ایران، دوره‌ی افشار، زند و قاجار: از نادرشاه تا انقلاب اسلامی، ترجمه‌ی مرتضی ثاقب فر، تهران، انتشارات جام.
- آوری، پتر، (۱۳۹۰)، تاریخ ایران، دوره‌ی پهلوی، ترجمه‌ی مرتضی ثاقب فر، تهران، انتشارات جام.
- بخشایشی اردستانی، احمد، (۱۳۸۶)، اصول سیاست خارجی ج.ا.ا. تهران، انتشارات آوای نور.
- بشیریه، حسین، (۱۳۸۷)، آموزش دانش سیاسی: مبانی علم سیاست نظری و تاسیسی، تهران، نشر نگاه معاصر.
- خلیلی، نسیم، (۱۳۹۰)، انقلاب مشروطیت ایران، تهران، انتشارات ققنوس.
- دهقانی، رضا، (۱۳۹۲)، تاریخ مردم ایران در دوره‌ی قاجار، تهران، نشر پارسه.
- رایینز، استیفن پی، (۱۳۸۴)، مبانی رفتار سازمانی، ترجمه‌ی دکتر علی پارسائیان و دیگران، تهران، نشر پژوهش‌های فرهنگی.
- رضاقلی، علی، (۱۳۸۹)، جامعه‌شناسی نخبه‌کشی، قائم‌مقام، امیر کبیر، مصدق. تهران، نشر نی.
- رواندی، مرتضی، (۱۳۵۴)، تاریخ اجتماعی ایران، جلد دوم، تهران، انتشارات امیر کبیر.

- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۹۲)، تاریخ ایران، از آغاز تا سقوط سلسله‌ی پهلوی، تهران، انتشارات سخن.
- زعیم، کوروش، (۱۳۷۹)، جبهه‌ی ملی ایران، تهران، انتشارات ایران مهر.
- سایکس، پرسی مولزورث، (۱۳۹۱)، تاریخ ایران، جلد دوم، ترجمه‌ی محمدتقی فخر داعی گیلانی، تهران، انتشارات نگاه.
- سپهر، محمدتقی، (۱۳۷۷)، تاریخ قاجاریه از آغاز تا پایان سلطنت فتحعلی شاه، تهران، انتشارات اساطیر.
- سریع‌القلم، محمود، (۱۳۹۰)، اقتدارگرایی ایرانی در عهد قاجار، تهران، انتشارات فرزاد روز.
- سینایی، وحید، (۱۳۸۴)، دولت مطلقه، نظامیان و سیاست در ایران، تهران انتشارات کویر.
- عاقلی، باقر، (۱۳۹۰)، نخست وزیران ایران، از مشیرالدوله تا بختیار، تهران، انتشارات جاویدان.
- غنی، سیروس، (۱۳۸۹)، ایران: برآمدن رضاخان/برافتادن قاجار و نقش انگلیسی‌ها، تهران، انتشارات نیلوفر.
- کاتوزیان، محمدعلی، (۱۳۹۱)، ایرانیان: دوران باستان تا دوران معاصر، ترجمه‌ی حسین شهیدی، تهران، نشر مرکز.
- کدی، نیکی، (۱۳۹۲)، ایران دوران قاجار و برآمدن رضاخان، ترجمه‌ی مهدی حقیقت‌خواه، تهران، انتشارات ققنوس.
- گارثویت، جین رالف، (۱۳۹۱)، سیری در تاریخ سیاسی ایران، از شاهنشاهی هخامنشی تا کنون، تهران، انتشارات آمه.
- ماکیاولی، نیکولو، (۱۳۸۹)، شهریار، ترجمه‌ی داریوش آشوری، تهران، نشر آگه.
- موحد، محمدعلی، (۱۳۸۴)، خواب آشفته‌ی نفت، دکتر مصدق و نهضت ملی، ج ۱، تهران، انتشارات کارنامه.

مهدوی، عبدالرضا هوشنگ، (۱۳۸۹)، سیاست خارجی ایران در دوره‌ی پهلوی، تهران، نشر پیکان.

نژاد اکبری مهربان، مریم، (۱۳۸۸)، میرزا تقی‌خان امیرکبیر، تهران، نشر پارسه.
نفیسی، سعید، (۱۳۸۴)، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره‌ی معاصر، تهران، انتشارات اهورا.

ورهرام، غلامرضا، (۱۳۸۵) نظام سیاسی و سازمان‌های اجتماعی ایران در عصر قاجار، تهران، انتشارات معین.

♦